

موسسه کنگوری IDNovin

بابت بیش از ۵۰ رتبه برتر

در سال‌های ۹۸ و ۹۹



با طرح رتبه شو آیدی نوین، رتبه شو



۰۲۱-۲۸۴ ۲۵۴



@IDNovin_com

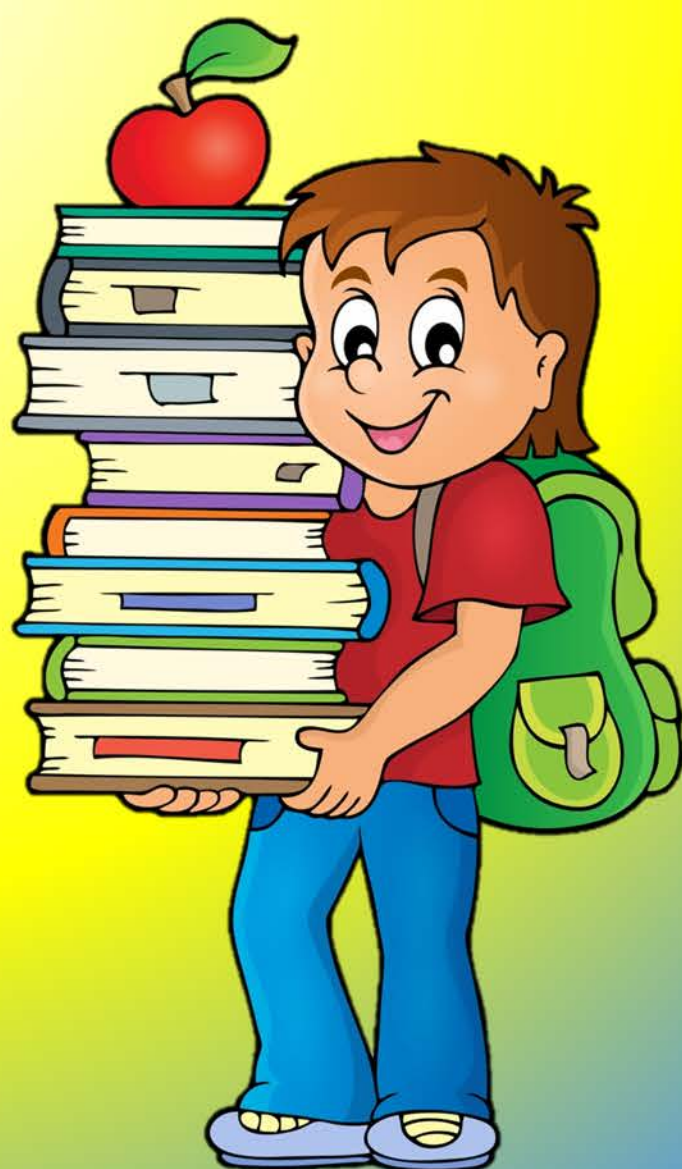
دانلود گام به گام

تمامی پایه ها

ویژه همه رشته ها



IDNovin.COM



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الفهرس

	المقدمة
٣	الدرس الأول الدين والتدين
٤	المعجم
٥	إعلموا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
٨	التمارين
١٢	الدرس الثاني مكة المكرمة والمدينة المنورة
١٤	المعجم
١٤	حوال النص
١٥	إعلموا - أحوال (قيد حالت)
١٧	التمارين
٢١	الدرس الثالث الكتب طعام الفكر
٢٣	المعجم
٢٣	حوال النص
٢٥	إعلموا - الاستثناء و أسلوب الحصر
٢٨	التمارين
٣٢	الدرس الرابع الفرزاق
٣٤	المعجم
٣٤	حوال النص
٣٥	إعلموا - المفعول المطلق
٣٧	التمارين
٤٠	البحث العلمي
	المعجم

@IDNovin

برای دانلود جزوات بیشتر وارد کانال تلگرام IDNovin شوید

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ بِرُجْدٍ

﴿... أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ يونس: ۱۰۵

با یکتاپرستی به دین روی آور و هرگز از مشرکان نباش.

﴿الَّذِينَ وَ التَّدِينُ دِين و دینداری

الَّذِينَ فطري في الإنسان. و التاريخ يقول لنا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و تاریخ به ما می‌گوید:

لا شَعَبَ مِنْ شُعوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.

هیچ نسل و نژادی از مردم زمین نیست (هیچ ملتی از ملل زمین نیست) مگر اینکه دین و راه و روشی برای عبادت داشته باشد.

فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اِكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرِّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ ،
تؤكد اهتمام الإنسان بالدين

پس آثار باستانی‌ای که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن‌هایی که آن را از خلال کتیبه‌ها و کنده‌کاری‌ها و نقاشی‌ها و پیکره‌ها شناخته است، بر توجه انسان به دین تاکید می‌کند.

وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فطري في وجوده ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً؛ مِثْلُ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لَهَا
لِكَسْبِ رِضَاها وَ تَجَنُّبِ شَرِّها.

و نشان می‌دهد که آن (دین) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است؛ ولی عبادت‌ها و آیین‌ها و مراسم خرافی است؛ مانند تعدد (چندگانگی) خدایان و پیشکش کردن قربانی‌ها برای به دست آوردن رضایتشان و دوری از بدی‌شان.

وَ اِزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛
فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

این خرافه‌ها در ادیان [مختلف] مردم در گذر زمان (با گذشت دوره‌ها) افزایش یافت. ولی خداوند بزرگ و بلند مرتبه مردم را در این حالت رها نکرد؛ پس در کتاب کریم خود فرموده است:

﴿أَيَّاحَسَبِ الْإِنْسَانِ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ القيامة: ۳۶

آیا انسان گمان می‌کند بیهوده و پوچ رها می‌شود؟!

لِذَلِكَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.

بنابراین پیامبران را نزد آنها فرستاد تا راه راست و دین حق را توضیح دهند. (روشن و آشکار کنند)

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.

و قرآن کریم با ما درباره روش و کردار پیامبران درود بر آنها یاد و کشمکششان با اقوام کافرشان سخن گفته است.

وَ لِنَذْكُرَ مِثْلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.

و به عنوان نمونه باید از ابراهیم خلیلی درود بر او یاد کنیم که تلاش کرد قوم خود را از عبادت بت‌ها نجات دهد.

فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ فِئَاسًا، وَكَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم تنها مانده بود، پس تبری را برداشت، و همه بت‌ها را در پرستشگاه شکست بجز بت بزرگ، (همه بت‌های معبد را بجز بت بزرگ شکست)

ثُمَّ عَلَّقَ الْفِئَاسَ عَلَى كَتِفَيْهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.

سپس تبر را بر دوش آن (بت بزرگ) آویزان کرد و پرستشگاه را ترک کرد.

وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مَكْسُورَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:

و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم تنها کننده کار است، پس او را برای محاکمه آوردند و از او پرسیدند:

﴿... أ أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾^{الأنبياء: ٦٢}

ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجَابَهُمْ: لَمْ تَسْأَلُونِي؟! اسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

پس به آنها پاسخ داد: چرا از من سوال می‌کنید؟! از بت بزرگ بپرسید.

« بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: « إِنْ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ، إِنَّمَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا.»

مردم شروع به پیچ پیچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد مسخره کردن بت‌هایمان را دارد.

وَ هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^{الأنبياء: ٦٨}

و اینجا گفتند که او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

فَقَدَّفُوهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

المعجم يگرد

لا تَكُونَنَّ: هرگز نباش (لا تَكُنْ: نباش + نَنْ : حرف تأکید) - ماضی: كَانَ/ مضارع: يَكُونُ النَّقْشُ: کنده کاری، نگاره «جمع: النَّقُوشُ»	الْحَنِيفُ: یکتاپرست سَدَى: بیهوده و پوچ السَّيْرَةُ: روش و کردار، سرگذشت الشَّعَائِرُ: مراسم الْصَّرَاعُ: کشمکش = النِّزَاعُ ≠ السَّلْمُ عَلَّقَ: آویخت الْفِئَاسُ: تبر «جمع: الْفُؤُوسُ» الْقَرَابِينُ: قربانی‌ها «مفرد: الْقُرْبَانُ» الْكَتِفُ، الْكَتِفُ: شانه «جمع: الْكُتَافُ»	أَحْضَرَ: آورد، حاضر کرد الصَّنَمُ: بت «جمع: الأصنام» أَقَمَ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضی: أَقَامَ/ مضارع: يُقِيمُ) بَدَؤُوا يَتَهَامَسُونَ: شروع به پیچ پیچ کردند (ماضی: تَهَامَسَ / مضارع: يَتَهَامَسُ) الْتَجَنَّبَ: دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ / مضارع: يَتَجَنَّبُ) حَرَّقَ: سوزاند
---	---	---

حَوَلِ النَّصِّ بِرُكُود

- | | |
|-------------|--|
| x ✓ | كهر عين الصحيح و البخطا حسب نص الدرس. |
|✓..... | ۱. كان الهدف من تقديم القرابين للالهة كسب رضاها و تجنب شرها. |
|x..... | ۲. علق إبراهيم عليه السلام الفأس على كتف اصغر الاصنام. |
|x..... | ۳. لم يكن لبعض الشعوب دين أو طريقة للعبادة. |
|✓..... | ۴. الآثار القديمة تؤكد اهتمام الإنسان بالدين. |
|✓..... | ۵. إن التدن فطري في الإنسان. |
|✓..... | ۶. لا يتك الله الإنسان سدي. |

ه اعلموا ه بركد

معاني الحروف المشبهة بالفعل، و لا النافية للجنس

۱- الحروف المشبهة بالفعل

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ** ، **أَنَّ** ، **كَأَنَّ** ، **لَكِنَّ** ، **لَيْتَ** ، **لَعَلَّ** » آشنا شوید.

📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را **تأکید می کند** و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال: ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التوبة: ۱۲۰. بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

📖 **أَنَّ**: به معنای «**که**» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال: ﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ البقرة: ۲۵۹. گفت می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «**گوی**» و «**مانند**» است؛ مثال: ﴿كَأَنَّهِنَّ يَا قَوْمِ وَ الْمَرْجَانُ﴾ الرحمن: ۵۸. آنان مانند یاقوت و مرجاند. **كَأَنَّ** إرضاء جميع الناس غاية لا تدرك. گویی راضی ساختن همه مردم هدفی است که به دست نمی آید.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای تکمیل پیام و رفع ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ البقرة: ۲۴۳. بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

📖 **لَيْتَ**: به معنای «**کاش**» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می رود؛ مثال: ﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النبأ: ۴۰. و کافر می گوید ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ**: یعنی «**شاید**» و «**امید است**»؛ مثال: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الزخرف: ۳. بی گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم امید است شما خرددورزی کنید.

⊕ فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيداً يُسَافِرُ! شاید حمید سفر کند!
لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجِحُ فِي الْمُسَابَقَةِ! کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!
لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مَدُنِ بِلَادِي! کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:
لَيْتَ نَاصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد!
تذکر مهم: در ترجمه صحیح فعل بعد از لَيْتَ و لَعَلَّ باید به سیاق عبارت توجه کرد.
ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

کلمه اخبر نفسك (۱): تَرْجِمْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ آروم: ۵۶
و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ الأصف: ۴
خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متحد و یکپارچه) پیکار می‌کنند گویی بنائ آهین‌اند.

۲- لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بَجْنُورٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَيْرْجَنْدِ.
۲. لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.
۳. لای نهی مانند لا تَذْهَبُ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ البقرة: ۳۲

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كُنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

^۱ هر چند ترجمه فعل ماضی پس از «لَيْتَ» به صورت ماضی بعید نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانش آموز، ترجمه ماضی استمراری مطلوب است.

لَيْتَ نَاصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد! کاش ناصر از تنبلی دوری کرده بود!

که اختبر نفسک (۲) : تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱- لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.

۲- لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.

۳- لا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.

۴- لا فُقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

که اختبر نفسک (۳) : اِمْلَأِ الْفُرَاغَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لا» فِيهِ.

۱- ﴿وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الأنعام: ۱۰۸
و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند زیرا که به خدا دشنام دهند.
دشنام ندهید / حرف نهی

۲- ﴿وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً...﴾ یونس: ۶۵
گفتارشان تو را؛ زیرا ارجمندی همه خداست.

اندوهگین نسازد - از آن / حرف نهی
۳- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزمر: ۹
آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابر هستند؟

نمی دانند / حرف نفی
۴- ﴿رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ البقرة: ۲۸۶
پروردگارا، آنچه توانش را نداریم بر ما
تحمیل نکن / حرف نهی

۵- لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / حرف نفی

۱- ما يلي: آنچه می آید ۲- حمل: تحمیل کرد



آلتمارین برگرد

● آلتمارین الأول: أي كلمة من كلمات معجم الدرس تناسب التوضيحات التالية؟

۱- آله ذات يد من الخشب و سن عريضة من الحديد يُقَطَّعُ بها:
وسيله‌ای که دارای دستی از چوب و دندانی پهن از آهن که بوسیله آن بریده می‌شود. / آلفأس: تبر

۲- تمثال من حجر أو خشب أو حديد يُعْبَدُ من دون الله:
پیکره‌ای از سنگ یا چوب یا آهن که به غیر خدا عبادت می‌شود. / آلصنم: بت

۳- عضو من أعضاء الجسم يقع فوق الجذع:
عضوی از عضوهای بدن که در بالا تنه قرار دارد. / آلکتف: شانه

۴- ألتارك للباطل و المائل إلى الدين الحق:
کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است. / آلحنيف: یکتاپرست

۵- إنهم بدؤوا يتكلمون بكلام خفي:
قطعاً آنها شروع به سخن گفتن به شکل پنهانی کردند. / بدؤوا يتهمسون: شروع به پیچ کردن

● آلتمارین الثاني: ترجم العبارات التالية، ثم عين الحرف المشبهة بالفعل، و لا النافية للجنس. برگرد

۱- ﴿... قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ مَا عَقَّرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرَمِينَ ﴿٣٦﴾﴾
به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند... که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است!» مکارم شیرازی

۲- ﴿... لا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾ (التوبة: ٤٠)
اندوهگین نباش که خدا با ماست.

۳- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...﴾ (الصفات: ٣٥) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ: چون به آنان گفته می‌شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می‌کردند، هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست.

۴- لا دين لمن لا عهد له. رسول الله ﷺ (کسی که به تعهد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است).
هیچ دینی ندارد کسی که هیچ وفایی به عهد خود ندارد.

۱- قیل: گفته شد (قال: گفت)

موسسه کنگوری IDNovin

بابت بیش از ۵۰ رتبه برتر

در سال‌های ۹۸ و ۹۹



با طرح رتبه شو آیدی نوین، رتبه شو



۰۲۱-۲۸۴ ۲۵۴



@IDNovin_com

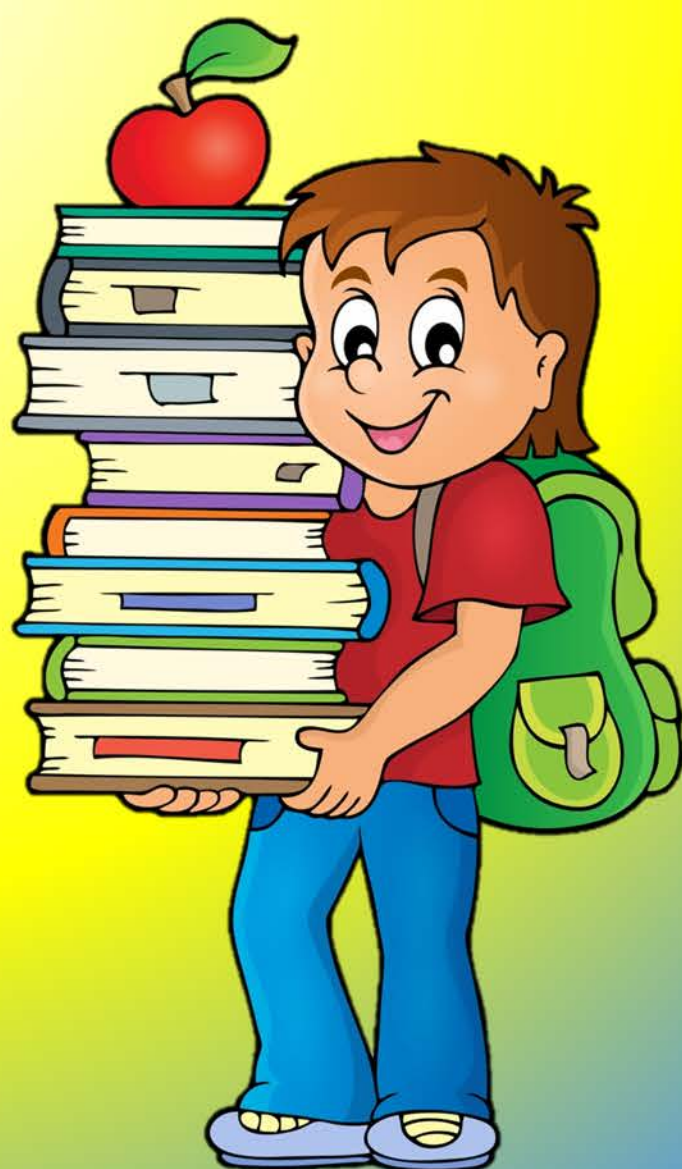
دانلود گام به گام

تمامی پایه ها

ویژه همه رشته ها



IDNovin.COM



● التمرین الثالث: برگرد

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطًّا.

إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمَّمٌ وَ لِأَبِّ	أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ
أُمُّ حَدِيدٍ أُمُّ نُحَاسٍ أُمُّ ذَهَبٍ	هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ قِضَّةٍ
هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَعَظْمٍ وَعَصَبٍ	بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ
وَ حَيْلٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ	إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به **دودمان** هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدرانند.
 آیا **آنان را می بینی** (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟
 بلکه آنان را می بینی (می پنداری) از **تکه گلی** آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و **استخوان** و پی اند؟
 افتخار **تنها** به خردی استوار، **شیرم**، پاکدامنی و ادب است.

۱- طینة: گل ۲- سوی: به جز ۳- العظم: استخوان «جمع: العظام» ۴- العصب: پی

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمُ الْفَاعِلِ (الفَاخِرُ، ثَابِتٌ) ، وَ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ (خُلِقُوا) ، وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ (بِالنَّسَبِ / لِأُمِّ، لِأَبِّ / مِنْ قِضَّةٍ / مِنْ طِينَةٍ / لِعَقْلِ) ، وَ الصِّفَةُ (ثَابِتٌ) وَ الْمَوْصُوفُ (عَقْلٌ)

● التمرین الرابع: ترجم الأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگرد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ^۱ وَ لَا بَرَكَةَ فِيهِ. (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعَ لَا) هر خوراکی که نام خدا بر آن برده نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.
 الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: لَا يَذْكُرُ وَ نَوْعَ «لَا» در (لَا يَذْكُرُ): حرف نفی / وَ نَوْعَ «لَا» در (لَا بَرَكَةَ): لای نفی جنس

۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعُضْبَ مَفْسَدَةٌ^۲. (نَوْعَ الْفِعْلِ) خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباهی است.
 نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فعل نهی

۳- لَا قَفْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا) هیچ ناداری و فقری سخت تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
 الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرُ) وَ نَوْعَ لَا: حرف نفی جنس

۱- داء: بیماری = الْمَرَضُ ۲- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی

● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

جَلَسْنَا: نشستیم	لا تَجْلِسُوا: نشینید	أَجَلَسْنَا: بنشینید	أَجَلَسْنَا: نشست
أَجَلَسْنَا: بنشینید	أَجَلَسْنَا: نشست	أَجَلَسْنَا: نشست	أَجَلَسْنَا: نشست
أَجَلَسْنَا: بنشان	يَجْلِسُونَ: می نشانند	أَجَلَسْنَا: بنشان	أَجَلَسْنَا: نشانید
سَيَجْلِسُ: خواهد نشانند	لا يَجْلِسُوا: نباید نشانند	أَجَلَسْنَا: نشانند	أَجَلَسْنَا: نشانید
فَهِمْتُ: فهمید	قَدْ فَهَمْتُ: فهمیده‌ای	لَمْ أَفْهَمْ: نفهمیدم	فَهِمْتُ: فهمید
لا يَفْهَمُ: نمی فهمد	أَفْهَمُ: بفهم	سَوْفَ يَفْهَمُ: خواهد فهمید	فَهِمْتُ: فهمید
فَهِمْتُ: فهمانیدم	فَهْمٌ: فهمانیده (تفهم) شد	لَنْ يَفْهَمَ: فهمانیده نخواهد شد	فَهِمْتُ: فهمانید
لَيَفْهَمُ: باید بفهمد	أَلْمَفْهَمُ: فهماننده (تفهم کننده)	سَوْفَ أَفْهَمُ: خواهم فهمانند	فَهِمْتُ: فهمانید
فُطِعَ: بریده شد	كَانُوا يَفْطَعُونَ: بریده شده بود	كَانُوا يَفْطَعُونَ: می بریدند	فُطِعَ: برید
لا تَقْطَعُ: نبر	أَلْقَاطِعَةُ: برنده	أَلْمَقْطُوعُ: بریده شده، ثابت	فُطِعَ: برید
ما انْقَطَعَ: بریده نشد	لَمْ يَنْقَطِعْ: بریده نشد	سَيَنْقَطِعُ: بریده خواهد شد	فُطِعَ: بریده شد
لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد	لَيَنْقَطِعُ: باید بریده شود	أَلانْقِطَاعُ: بریده شدن	فُطِعَ: بریده شد
لَيْتَهُ يَغْفِرُ: کاش او بیامرزد	لَيْتَهُ غَفَرَ: کاش او می آمرزید، کاش او آمرزیده بود	قَدْ غَفَرَ: آمرزیده است	فُطِعَ: آمرزید
لا يَغْفِرُ: آمرزیده نمی شود	أَلْغَفَّارُ: بسیار آمرزنده	أَلْمَغْفُورُ: آمرزیده شده	فُطِعَ: آمرزید
اسْتَغْفَرْتُ: آمرزش خواستم	قَدْ اسْتَغْفَرْتُمْ: آمرزش خواسته‌اید	أَلِاسْتِغْفَارُ: آمرزش خواستن	فُطِعَ: آمرزش خواست
أَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهم	اسْتَغْفِرُ: آمرزش بخواه	لا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش نمی‌خواهند	فُطِعَ: آمرزش خواست

● التمرین السادس: اقرأ هذه الأندوة^١؛ ثم ترجمها إلى الفارسية. برگرد

يا إلهي، يا إلهي يا مجيب^٢ الدعوات
ای خدای من، ای خدای من، ای اجابت کننده دعاها؛

اجعل اليوم سعيداً و كثير البركات
آمروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

و امل الصدر انشراحاً^٣ و فمي بالبسمات^٤
و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.

و أعني^٥ في دروسي و أداء الواجبات
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَأَنْزِرْ^٦ عَقْلِي وَ قَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
و خَرِّدْمْ و دَلْم را با دانش‌های سودمند روشن کن.

وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي^٧ وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ
و مَوْفَقِيَّتْ را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ امْلَأْ الدُّنْيَا سَلَامًا^٨ شَامِلًا كُلَّ الْجِهَاتِ
و دُنْيَا را از صلحی فراگیردر همه جهتها پر کن.

وَ احْمِنِي^٩ وَ احْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ
و از من و کشورم از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

- ١- الْأُنشُودَةَ: سرود «جمع: الْأُنشِيدُ»
- ٢- الْمَجِيبَ: برآورنده
- ٣- الْأَنْشُرَاحَ: شادمانی
- ٤- الْبَسْمَاتِ: لبخندها «مفرد: الْبَسْمَةُ»
- ٥- أَعْنِي: مرا یاری کن (أَعَانَ، يَعِينُ / أَعِنُ + نون و قَايَة + ي)
- ٦- أَنْزِرْ: روشن کن (أَنَارَ، يَنْيرُ)
- ٧- الْحَظُّ: بخت «جمع: الْحُظُوظُ»
- ٨- السَّلَامَ: آشتی، صلح
- ٩- احْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى، يَحْمِي / احْمِ + نون و قَايَة + ي)



الدَّرْسُ الثَّانِي بِرُكُود

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حجّ خانه [خدا] بر آن مردمی واجب الهی است که بتوانند به سوی آن راه یابند.

مَكَّةُ الْمَكْرَمَةُ وَالْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ

مکه مکرمه و مدینه منوره

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ مُشْتَاقِينَ، يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ وَ هُمْ يَرْكَبُونَ الطَّائِرَةَ لِلذَّهَابِ إِلَى مَكَّةِ الْمَكْرَمَةِ وَالْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ.

اعضای خانواده با اشتیاق در برابر تلویزیون نشستند، حاجیان را در فرودگاه در حالی که برای رفتن به مکه مکرمه و مدینه منوره سوار بر هواپیما می شدند، می دیدند.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مَتَّعِجًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي وَ قَدْ كُنْتَ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشکهایشان را دید که پی در پی از دیدگانشان می ریخت. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: پدر، چرا گریه می کنی در حالی که سال گذشته در حج بوده ای؟!

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمَرَّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي حِينَ زُرْتُ أَنَا وَ أُمَّكَ هَاتَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم در برابرم می گذرند زمانی که من و مادرت این دو شهر مقدس را زیارت کردیم؛ پس با خودم می گویم: ای کاش بار دیگر بروم.

رُقِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رقیه: ولی تو عمل واجب حج را سال گذشته همراه مادرم انجام دادی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَأَقْتُ أَبُوكُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ النَّبَوِيِّ وَ كَذَلِكَ الْبَقِيْعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف شده است: مسجد الحرام و مسجد پیامبر؛ و همینطور [قبرستان] بقیع شریف.

عَارِفٌ: أَ أَنْتَ مُشْتَأَقَةٌ أَيْضًا؛ يَا أُمَّاهُ؟

عارف: مادر جان، آیا تو هم مشتاقی؟!

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِي. وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ نَذْهَبَ لَزِيَارَةِ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةِ أَيْضًا.

مادر: بله، البته پسرکم. ولی من دوست دارم به زیارت عتبات مقدسه هم برویم.

الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتَأَقُ إِلَيْهَا.

هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، و مکان های مقدس را به یاد می آورد، مشتاق آن می شود.

عارف: أَيُّ الْأَمَاكِنِ تُحِبُّ أَنْ تَزُورَهَا؟ عارف: کدام مکان‌ها را دوست داری زیارت (شان) کنی؟

الأب: إضافةً إلى مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ أَحَبُّ أَنْ أَزُورَ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةَ أَيْضًا، كَمَا قَالَتْ أُمُّكَ.
پدر: همانطور که مادرت گفت علاوه بر مکه و مدینه، دوست دارم عتبات مقدس را هم زیارت کنم.

عارف: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمَا عَنِ الْحَجِّ؟ عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

الأب: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرُوءِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را بیاد می‌آورم.

الأم: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَأَقِعِ فِي قِمَّتِهِ.
مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرای که در قلعه آن واقع است، عبادت می‌کرد.

رُقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ فِي غَارِ حِرَاءِ.
هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمًّا؟

رقیه: من در کتاب تعلیمات دینی خواندم که اولین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر نازل شد. (فرود آمد)
مادر جان، آیا این غار را دیدی؟

الأم: لَا، يَا بَنِيَّتِي. الْغَارُ يَفْعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ.
وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رَجُلِي تَوَلَّمَنِي.

مادر: نه، دخترکم. غار بالای کوه بلندی واقع است، فقط افراد قوی می‌توانند بر بالای آن بروند.
و تو می‌دانی که پای من درد می‌کند.

رُقِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟
رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الأب: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشْرَفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرِبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمَكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ .

پدر: نه عزیزم؛ من آرزو دارم بار دیگر با همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم.

☆ المَعَجَم ☆ برگرد

زَارَ - : دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» الْقَمَّةُ: قَلَّةُ «جمع: الْقَمَمِ» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد. مَرَّ - : گذر کرد «مضارع: يَمْرُ» الْمَشْهَدُ: صحنه	بَنَيْتِي: دخترکم تَعَبَدَ: عبادت کرد التَّلْفَازُ: تلویزیون تَمَنَّى: آرزو داشت (مضارع: يَتَمَنَّى) الْخِيَامُ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَةُ» الرَّجُلُ: پا «جمع: الْأَرْجُلُ»	أَلَمَ: به درد آورد (مضارع: يُولِمُ) «رَجَلِي تُولِمَنِي: پایم درد می‌کند.» اشْتَأَقَ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأَقُ) أُمَاهُ: ای مادرم بَنَى: پسرکم
--	--	---

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

📖 عَيْنُ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. (اِثْنَانِ زَائِدَانِ)

- ۵ يَكُونُ مُرْتَفِعًا
۲ فِي الْعَامِ الْمَاضِي
اشْتَأَقَ إِلَيْهِ
۶ وَالِدَا الْأُسْرَةِ
۴ أَمَامَ التَّلْفَازِ
رَأْسِي يُولِمَنِي
۲ الْحَجَاجِ فِي الْمَطَارِ
۱ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ تُولِمُهَا

۱- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَرُقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟

۲- مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَرُقِيَّةَ فِي الْحَجِّ؟

۳- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يَشَاهِدُونَ؟

۴- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟

۵- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟

۶- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

- ۱- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَرُقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ تُولِمُهَا
چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفتند؟ - زیرا پای مادر درد می‌کند. (جواب به شکل مضارع؟؟؟؟)
- ۲- مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَرُقِيَّةَ فِي الْحَجِّ؟ فِي الْعَامِ الْمَاضِي
پدر و مادر عارف و رقیه کی در حج بودند؟ - در سال گذشته
- ۳- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يَشَاهِدُونَ؟ الْحَجَاجِ فِي الْمَطَارِ
اعضای خانواده چه چیزی می‌دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه
- ۴- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ
اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون
- ۵- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا
کوه نور چگونه بود؟ - بلند بود.
- ۶- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ
چه کسی گریه می‌کرد؟ - پدر و مادر خانواده

پیکرد

أَلْحَالُ (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَكِدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَدَ»، و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدَ»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَدَ» است.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قید حالت (أَلْحَالُ)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالت مرجع خودش^۲ را که معرفه (دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا.

مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَّ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.

الْأَعْبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمَسَابِقَةِ مَبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

کاختر نفسک (۱): عین «الْحَال» فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ.

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

۲- تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.

دانش‌آموزان در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / رَاضِيَةً

۳- يَشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ قَرِيْقَهُمُ الْفَائِزَ قَرْحِينَ الْيَوْمَ.

امروز تماشاچیان تیم برنده خود را با شادی تشویق می‌کنند. / قَرْحِينَ

^۲ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

۴- اَلطَّالِبَاتِ تَقْرَأْنَ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ.

دانش‌آموزان درس‌هایشان را با تلاش می‌خوانند. / مُجِدَّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

کلمه اختیر نفسک (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ النساء: ۲۸

ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . الْحَال: ضَعِيفًا

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. الْحَال: أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. الْحَال: مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. الْحَال: رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبرش و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و زکات

می‌دهند حال آنکه در رکوع هستند. الْحَال: هُمْ رَاكِعُونَ

۱- لَا تَهِنُوا: سُسْتُ نَشْوِيد (وَهَنَ)

۲- يُؤْتُونَ: می‌دهند (آتَى)

کتاب التمارین برگرد

● التمرین الأول:

أ. عین نواع الکلمات الّتی تحتها خطّ. (نوع الکلمات: اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مکان و اسم مبالغه و فعل ماض و فعل مضارع و مصدر و حرف جر و) ...

«السید مسلمی» میزایع. هو یسکن فی قریة بطرود بمحافظة مازندران. إنه رجلٌ صادقٌ و صبارٌ و محترمٌ. فی یوم من الأيام شاهد جماعة من المسافرین واقفین أمام مسجد القریة. فذهب و سألهم عن سبب وقوفهم، فقالوا: إن سيارتنا معطلة.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای بطرود از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیب و مرد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبروی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مزارع: اسم فاعل / یسکن: فعل مضارع / صادق: اسم فاعل / صبار: اسم مبالغه / محترم: اسم مفعول / المسافرین: اسم فاعل / واقفین: اسم فاعل / مسجد: اسم مکان / معطلة: اسم مفعول
فاتصل السید مسلمی بصدیقه مصلح السیارات؛ لکی یصلح سيارتہم؛ و جاء صديقہ و جر سيارتہم بالجراة و أخذها إلى موقف تصليح السیارات.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مصلح: اسم فاعل / السیارات: اسم مبالغه / الجراة: اسم مبالغه / موقف: اسم مکان / تصليح: مصدر

ب. ما مہنتہ صديق السید مسلمی؟ مہنتہ مصلح السیارات.

ج. کم جاراً و مجروراً فی النص؟ فی النص عشرة حروف جار و مجرورات

۱- فی قریة / ۲- بطرود / ۳- بمحافظة / ۴- فی یوم / ۵- من الأيام / ۶- من المسافرین / ۷- عن سبب / ۸- بصدیقه / ۹- بالجراة / ۱۰- إلى موقف

د. أين يعيش السید مسلمی؟ هو يعيش فی قریة بطرود بمحافظة مازندران.

ه. اکتب مفرد هذه الکلمات.

سیارات: سیارة	أیام: یوم	رجال: رجل	قریة: قریة	سادة: سید
جماعات: جماعة	جرات: جراة	مواقف: موقف	أصدقاء: صديق	مصلحون: مصلح

المعطل: خراب شده الجراة: تراکتور الموقف: گاراژ موقف تصليح السیارات: تعمیرگاه خودرو

۱- اسم مبالغه بر وزن «فعل» و «فعالة» است و سه شکل دارد:

■ بر بسیاری صفت یا انجام دادن کار دلالت دارد؛ مانند: صبار (بسیار بردبار) و علامة (بسیار دانا).

■ بر اسم شغل دلالت دارد؛ مانند: حباز (نانوا) و حداد (آهنگر)

■ بر اسم ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند؛ مانند: جوال: تلفن همراه، نظارة: عینک

● التمرين الثاني: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. بِرَكِيد

- ١- الأصدقاء □ الأحياء □ الأقرباء □ الأربعاء الأربعاء (جهارشبهه)
 ٢- الطين □ المِلْف التراب □ الحجر □ الحَجَر
 الطين (گل)، التراب (خاک)، الحجر (سنگ) / المِلْف (پرونده)
 ٣- الأعين □ الأكتاف □ الفأس الأسنان □ الأسنان
 الأعين (چشم‌ها)، الأكتاف (شانه‌ها)، الأسنان (دندان‌ها) / الفأس (تبر)
 ٤- الغراب □ العصفور □ الحمامة □ المائدة
 الغراب (کلاغ)، العصفور (گنجشک)، الحمامة (کبوتر)، / المائدة (سفرة طعام)
 ٥- العظم □ اللحم □ العام الدم □ العظم
 العظم (استخوان)، اللحم (گوشت)، الدم (خون) / العام (سال)
 ٦- الخيام أمس □ غداً □ اليوم □ الخيام (چادرها)
 أمس (دیروز)، غداً (فردا)، اليوم (امروز) / الخيام (چادرها)

● التمرين الثالث: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. بِرَكِيد

- ١- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ ^{البقرة: ٢٠١}
 پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ في الْآخِرَةِ: مجرور به حرف جر
 ٢- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ ^{الإسراء: ٨١}
 حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
 ٣- ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ﴾ ^{البقرة: ٤٣}
 از بردباری و نماز یاری بجوئید. / الصبر: مجرور به حرف جر
 ٤- ﴿فَأَنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ ^{المائدة: ٥٦}
 بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
 ٥- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَلِيقَةُ الْمَوْتِ﴾ ^{آل عمران: ٨٥}
 هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذائقَةُ: خبر

● التمرين الرابع: اُكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ الدَّرْسِ. بِرَكِيد

- ١- ابني الصغير (پسر کوچکم) بَنِي : پسرکم
 ٢- بنتي الصغيرة (دختر کوچکم) بَنِيَّتِي: دخترکم
 ٣- أعلى الجبل و رأسه. بالاترين [قسمت] كوه و سر آن الْقِمَّة: قلّه
 ٤- مكان و قوف السيارات و الحافلات. جای ایستادن ماشینها و اتوبوسها الْمَوْقِف: ایستگاه

موسسه کنگوری IDNovin

بابت بیش از ۵۰ رتبه برتر
در سال‌های ۹۸ و ۹۹



با طرح رتبه شو آیدی نوین، رتبه شو



۰۲۱-۲۸۴ ۲۵۴



@IDNovin_com

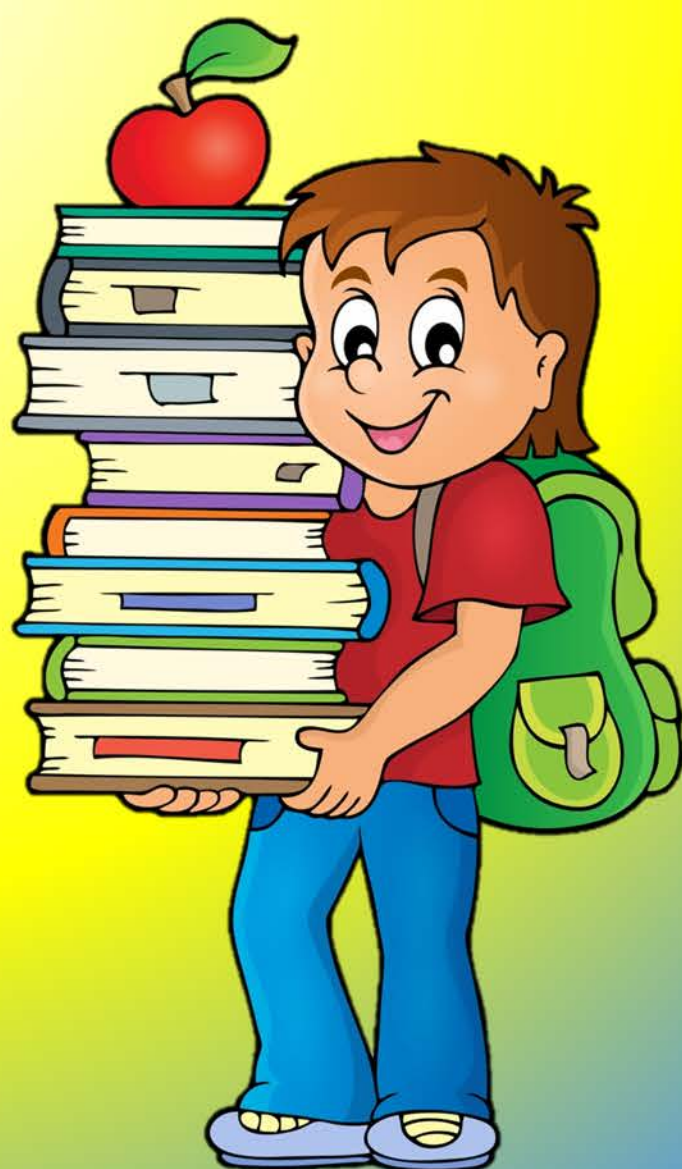
دانلود گام به گام

تمامی پایه ها

ویژه همه رشته ها



IDNovin.COM



- 5- سَيَّارَةٌ نَسْتَعْمِدُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ. خودروبی که آن را برای کار در مزرعه به کار می‌بریم. الْجَرَّارَةُ: تراکتور
6- صِفَةُ لِيْجَاهِزٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيْحِ. الْمَعَطَّلُ: خراب شده

● التَّمْرِيْنُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بِرْكَوْد

۱- كَتَبَ: نَوْشْت	
قَدْ كَتَبَ التَّمْرِيْنُ: تَمْرِيْنٌ نَوْشْتَه شَد.	لَمْ لَا تَكْتُبِيْنَ دَرْسَكَ؟ چَرَا دَرْسْت رَا نَمِيْ نُوِيْسِيْ؟
لَمْ تَكْتُبِيْ شَيْئًا: چِيْزِي رَا نَنَوْشْتِي.	لَا يَكْتُبُ عَلَيَّ الشَّجَرِ: رُوِي دَرْخْت نَبَايْدُ بَنُوِيْسُد.
۲- تَكَاتَبَ: نَامَه نَكَارِي كَرْد	
الْصَّدِيْقَانِ تَكَاتَبَا: دُو دَوْسْت بَا يَكْدِيْغَر نَامَه نَكَارِي كَرْدَنَد.	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لَطْفًا بَا يَكْدِيْغَر نَامَه نَكَارِي كَنِيْد.
تَكَاتَبَ الزَّمِيْلَانِ: دُو هَمَكَلَسِي بَا يَكْدِيْغَر نَامَه نَكَارِي كَرْدَنَد.	أَنْتُمَا تَكَاتَبْتُمَا: شَمَا بَا يَكْدِيْغَر نَامَه نَكَارِي كَرْدِيْد.
۳- مَنَعَ: بَا زِدَاشْت، مَنَع كَرْد	
مَنْعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكْرِيَّةِ: اَز مَوَادِّ قَنْدِي مَنَع شَدَم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: مَا رَا اَز بِيْرُوْن رَفْتَن بَا زِدَاشْت.
أَمْنَعُوا حَمَلَ الْجَوَالِ: حَمَل تَلْفَن هَمْرَاه رَا مَنَع كَرْد.	شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيْقِ: بَا زِدَا رَنْدَه اَز رَاه رَا دِيْدِيْم.
۴- اِمْتَنَعَ: خُوْد دَارِي كَرْد	
كَانَ الْاِحْرَاسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نَكْهَبَان اَز خُوَاب خُوْد دَارِي كَرْدَه بُوْد.	لَا مَتَمَنَعُوا عَنِ الْاَكْلِ: اَز خُوْرْدَن خُوْد دَارِي نَكْنِيْد.
لَنْ مَتَمَنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ: اَز بِيْرُوْن رَفْتَن خُوْد دَارِي نَخُوَاهِيْم كَرْد.	لَبِتْنَا اِمْتَمَنَعْنَا عَنْهُ! كَاش اَز اَن خُوْد دَارِي كَرْدَه بُوْدِيْم.
۵- عَمَلَ: كَار كَرْد، عَمَل كَرْد	
لِمَ مَا عَمَلْتُمْ بَوَاجِبَاتِكُمْ؟ چَرَا بَه تَكَالِيْفْتَان عَمَل نَكْرِيْدِيْد؟	أَمْ تَعْمَلُوْنَ فِي الْمَصْنَعِ؟ اَيَا دَر كَارْخَانَه كَار مِي كَنِيْدِيْد؟
الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: كَارْگَرَان مَشْغُوْل كَارَنَد.	الْمَعْمَلُ مَعْطَلٌ الْيَوْمَ: اَمْرُوْز كَارْگَاه تَعْطِيْل شَدَه اَسْت.
۶- عَامَلَ: رَفْتَار كَرْد	
إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خُدَايَا بَه دِيْدَه بَخْشْش خُوْدْت بَا مَا رَفْتَار كَن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خُدَايَا، بَا دَا دَرْگِرَات بَا مَا رَفْتَار كَن.
كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: بَه خُوْبِي بَا مَا رَفْتَار مِي كَرْدَنَد.	مُعَلِّمُنَا جَيِّدٌ الْمُعَامَلَةِ مَعَنَا: مَعْلَمِ مَا، بَا مَا خُوْش رَفْتَار اَسْت.
۷- ذَكَرَ: يَاد كَرْد	
قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مُؤْمِن اَز پُرُوْر دْگَارْش يَاد كَرْدَه اَسْت.	قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيْذَهُ الْقَدَمَاءَ: گَاهِي اَسْتَاذ اَز شَاگَرْدَان قَدِيْمِي اَش يَاد مِي كَنَد.
ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: بَه نِيْكَي يَاد كَرْدِي.	لَبِيْتُ أَحَبَّتِي يَذْكُرُونِي! كَاش دَوْسْتَانَم اَز مَن يَاد كَنَد.
۸- تَذَكَّرَ: بَه يَاد آوَرْد	
جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پَدْر بَزْرَگ و مَادَر بَزْرَگ مَرَا بَه يَاد آوَرْدَنَد.	رَجَاءٌ، تَذَكَّرَا زَمَلَاءَنَا: لَطْفًا، هَمَكَلَسِي هَايْمَان رَا بَه يَاد آوَرِيْد.
لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيْلِي: هَمَكَلَسِي مَن، تُو رَا بَه يَاد نَمِي آوَرَم.	سَيِّدَتُنَا الْمُدْرَسِ: مَعْلَمِ مَا رَا بَه يَاد خُوَاهَد آوَرْد.

نَكْتَه: لَمْ لَا تَكْتُبِيْنَ دَرْسَكَ؟ چَرَا دَرْسْت رَا نَمِيْ نُوِيْسِيْ؟ / لَمْ تَكْتُبِيْ دَرْسَكَ؟ دَرْسْت رَا نَنَوْشْتِي.

لِمَ: بَرَايِ چَه، چَرَا + فَعْلٌ بَدُوْن تَغْيِيْرِ / لَمْ + فَعْلٌ مَضَارِعِي كَه آخِرْش تَغْيِيْرِ كَرْدَه؛ بَطُوْر مِثَالِ تَكْتُبِيْ: نُوْنِ آخِرِ آ»
حَذَفْ شَدَه اَسْت. لَمْ + مَضَارِع = مَاضِيْ مَنْفِيْ / لَمْ تَكْتُبِيْ = نَنَوْشْتِي

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ اَلْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. بِرِجْدٍ

سَمَكَةُ السَّهْمِ^١

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً^٢ مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَتُطْلَقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةً^٣. هُوَ أَتَّامُ الزَّيْنَةِ مَعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَانِسَ^٤ الْحَيَّةَ^٥.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن با نیرویی شبیه پرتاب تیر قطره‌های آب را پی در پی از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی در جهت حشرات بالای آب رها می‌شود. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد.

علاقه‌مندان ماهی‌های زیبا از این ماهی به شگفت می‌آیند، ولی غذا دادن آن (آن ماهی‌ها) بر آنها (آن علاقه‌مندان) سخت است؛ زیرا آن (ماهیان) دوست دارد شکارهای زنده را بخورد.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءَ: مجرور به حرف جر / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءِ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هُوَ أَتَّامُ: مبتدا / مَعْجَبُونَ: خبر / الْفَرَانِسَ: مفعول / الْحَيَّةَ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ.



ماهی تیلاپیا

ماهی تیلاپیا از ناشناخته‌ترین ماهی‌هاست؛ از بچه‌هایش دفاع می‌کند در حالی که همراهشان

حرکت می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس آنها را بعد از برطرف شدنش (برطرف شدن خطر) بیرون می‌آورد.

صِغَارٍ: مجرور به حرف جر / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارًا: مفعول

٤- الْقَم: دهان

٣- الْمُتتَالِي: پی در پی

٢- أُطْلِقَ: رها کرد

١- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز

٧- الْفَرَانِسَ: شکارها «مفرد: الْفَرِيْسَةُ»

٦- الْهَوَاءَ: علاقه‌مندان «مفرد: الْهَائُوِي»

٥- بَلَعَ: بلعد

الدَّرْسُ الثَّلَاثُ بِرُجْدٍ

((الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ)) فَ ((قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ)) رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿ اَلْكَتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِيفِ)

کتابها غذای اندیشه

(از کتاب «من» از عباس محمود عقاد، با دخل و تصرف

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ.

قطعاً کتابها، غذای اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای غذایی دارد، همانطور که برای هر جسمی غذاهایی یافت می‌شود.

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند اینست که غذایی مناسب برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،

و همینطور انسان خردمند می‌تواند غذای فکری هر موضوعی را بیابد.

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و قطعاً محدود کردن انتخاب کتابها مانند محدود کردن انتخاب غذاست، هر دوی آنها فقط برای کودک یا بیمار می‌باشد.

فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛

اگر اندیشه‌ای توأمند داری پس هر آنچه را از کتابها دوست داری بخوان، تو می‌توانی به وسیله آن هر آنچه می‌خوانی بفهمی؛

فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَّمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِّينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِّينَ.

تجربه‌ها ما را از کتابها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتابها تجربه‌های امتها در گذر هزاران سال است، و ممکن نیست که تجربه یک فرد به بیشتر از دهها سال برسد.

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكْرَّرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتابهای تکراری وجود داشته باشد، زیرا من معتقدم که یک اندیشه (ایده) را وقتی هزار نویسنده مطرح کنند، هزار اندیشه (ایده) می‌شود.

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةِ كُتَّابٍ.

و برای همین می‌خواهم که نظرات تعدادی از نویسندگان را در یک موضوع بخوانم.

لَإِنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
 زیرا این کار از خواندن موضوعات گوناگون لذتبخشتر و سودمندتر نیست، بطور مثال در زندگی ناپلئون نظریات سی نویسنده را می‌خوانم.

وَ أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونًا بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُهُ أَوْصَافُ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.
 و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفتهایی وصف کرده که به صفتهای نویسندگان دیگر شباهت ندارد.

قَرَّبَ كِتَابِ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيَوْتِرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا
 يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن تلاش می‌کند، سپس بهره‌ای از آن نمی‌برد، و چه بسا کتابی را
 خواننده‌اش ورق می‌زند؛ پس در خودش تاثیر عمیقی می‌گذارد که در نظراتش آشکار می‌شود.

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُنْفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ
 جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. ولی کتاب مفید آنی هست که شناخت را در زندگی و توانت را در فهم و کار افزایش
 می‌دهد(دهد)، پس اگر آن را در کتابی یافتی آن شایان توجه و قدردانی (تعریف) است.

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مَفْكَرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.
 عقاد نویسنده و روزنامه‌نگار و اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادرش از نژاد کرد است.

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لِأَنْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ^٣ عَلَى رَعْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ فِي الْحَيَاةِ.
 عقاد زیبایی را فقط آزادی می‌دید؛ و برای همین در زندگی‌اش جز فعالیت نمی‌بینیم با وجود شرایط سخت و دشواری در
 زندگی.^٤

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ^٥ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ^٦ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي
 الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ.

گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم ترین نویسندگان مصر است. پس به کتابخانه عربی بیش از
 صد کتاب در زمینه‌های مختلف افزود.

مَا دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ^٧ فِي مَحَافِظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.
 عقاد فقط در مرحله ابتدایی درس خواند، بخاطر عدم وجود مدرسه متوسطه در استان اسوان که در آن متولد شد و
 پرورش یافت. (بخاطر اینکه هیچ مدرسه متوسطه‌ای در استان اسوان جایی که در آن متولد شد و رشد کرد، وجود
 نداشت).

^٣ نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

^٤ این عبارت چابک‌ترین می‌شد بهتر بود: لم يتوقف إنتاجه الأدبي بالرغم من الظروف القاسية التي مر بها

^٥ وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ^٦ ← وَ هُوَ أَحَدُ مَنْ أَهَمَّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ (افزود به
 الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ)

^٦ الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّةُ: مجموع الكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ التَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

^٧ اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ الدِّرَاسَةِ.
و خانوادهاش نتوانستند که او را برای تکمیل تحصیلاتش به قاهره بفرستند.

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَّادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لَزِيَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
پس عقّاد فقط به خودش تکیه کرد. (فقط اعتماد به نفس داشت) پس از گردشگرانی که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، انگلیسی یاد گرفت.

المعجم برگرد

أَضَافَ: افزود (مضارع: يَضِيفُ / مصدر: إضافة)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد	الْمَجَالَاتُ: زمینه‌ها «مفرد: الْمَجَال»
أَغْنَى: بی‌نیاز (مضارع: يُغْنِي / مصدر: إغناء)	الْثَانَوِيَّةُ: دبیرستان	الْمُفَكَّرُ: اندیشمند
أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد.	الْجَدِيرُ: شایان	نَشَأَ -: پرورش یافت
الْأُمَّتَعُ: لذت‌بخش‌تر	الْصَحْفِيُّ: روزنامه‌نگار	الْوَائِقُ: مطمئن
الْتَّحْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يَحْدِدُ)	الظُّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ»	هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا
	الْقَاسِي: سخت و دشوار	يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهولِ يَقُولُ»
	الْكَتَّابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ»	

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

- کھ. أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ x
۱. رَبُّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.
چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش می‌کنی، بعد فایده‌ای از آن به دست نمی‌آوری. ✓
۲. الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ.
کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست. ✓
۳. تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتاب‌ها مفید است. ✓
۴. يَعْتَقِدُ الْعَقَّادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
عقّاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است. ✓
۵. لَا إِشْكَالَ فِي تَحْدِيدِ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ.
هیچ اشکالی در محدود کردن خواندن کتاب‌ها نیست. ✓
۶. لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.
اندیشه انسان هیچ غذایی ندارد. (هیچ غذایی برای اندیشه انسان نیست). x

کھ ب. أُجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- لماذا لم يواصل العقاد دراسته في المدرسة الثانوية؟ چرا عقاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟
لم يواصل العقاد دراسته لعدم وجود مدرسة ثانوية في محافظة أسوان التي ولد ونشأ فيها.

۲- بأي شيء شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب؟ عقاد محدود کردن انتخاب کتابها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب بالتحديد في اختيار الطعام.

۳- كم كتاباً أضاف العقاد إلى المكتبة العربية؟ عقاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟
فقد أضاف إلى المكتبة العربية أكثر من مئة كتاب في المجالات المختلفة.

۴- ممن تعلم العقاد اللغة الإنجليزية؟ عقاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
فقد تعلم الإنجليزية من السياح الذين كانوا يأتون إلى مصر لزيارة الآثار التاريخية.

۵- ما هو مقياس الكتب المفيدة؟ معيار و سنجش کتابهای مفید چیست؟
الكتاب المفيد فهو الذي يزيد معرفتك في الحياة و قوتك على الفهم و العمل.

۶- ما هي مزايا الجسم القوي؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
من مزايا الجسم القوي أنه يجذب غذاء مناسباً لنفسه.

^۸ وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتُبِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أُضِفَ إِلَيْ (نسبت داد، پناه داد) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدُ مِنْ أَهَمِّ الْكُتُبِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أُضِفَ إِلَيْ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ

ه اِغْلَمُوا ه برگرد

أَسْلُوبُ الْأِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزَّمْلَاءَ فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» هم شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مُسْتَثْنَى یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

حَضَرَ	الزَّمْلَاءَ	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
	مُسْتَثْنَى مِنْهُ		ادات استثناء	مُسْتَثْنَى
الزَّمْلَاءَ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
مُسْتَثْنَى مِنْهُ			ادات استثناء	مُسْتَثْنَى

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مُسْتَثْنَى مِنْهُ ادات استثناء مُسْتَثْنَى

كَمَا اخْتِزَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيَّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ الْقَصَصُ: ۸۸

جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)
الْمُسْتَثْنَى: وَجْهَهُ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)
الْمُسْتَثْنَى: إِبْلِيسَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بِأَكْبَرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ^۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ

فَاضَتْ^۳ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در روز رستاخیز، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده، دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

الْمُسْتَثْنَى: ثَلَاثَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءَ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مُسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ^۶ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ^۷ بِهِ. أَلِإِمَامٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهند، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.
الْمُسْتَثْنَى: وَعَاءٌ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرُخَّصُ^۸ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا^۹. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ
هر چیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود گران می‌شود.
الْمُسْتَثْنَى: الْأَدَبَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- يَغْفِرُ اللَّهُ الذَّنُوبَ إِلَّا الشَّرْكَ بِاللَّهِ.
خداوند گناهان را به جز شرک به خدا می‌آمرزد.
الْمُسْتَثْنَى: الشَّرْكَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الذَّنُوبَ

۱. سَهَرَ -: بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. أَلْخَشِيَةَ: پروا ۵. أَلْوَعَاءَ: ظرف «جمع: الأوعية»
۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رُخِّصَ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ≠ رُخِّصَ

أسلوبُ الحصر^۱

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد»

در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد ترجمه کنیم.

در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

^۱. در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که **اِخْتِزَ نَفْسَكَ (۲):** تَرَجِمِ الْعِبَارَاتِ النَّالِيَةَ، ثُمَّ مَيِّزْ أَسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنْ أَسْلُوبِ الْإِسْتِثْنَاءِ.

۱- ﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ... ﴾ الأنعام: ۳۲

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / اسلوب حصر

۲- ﴿ ... لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾ يوسف: ۸۷

تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید می‌شوند. / اسلوب حصر

۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾ العنصر: ۳ و ۲

همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند... / اسلوب استثنا

۴- ما طالعتُ لَيْلَةَ الامْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ.

شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / اسلوب استثنا

۵- اشتریتُ أنواعَ الفاكهةِ إِلَّا أناناسَ.

انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / اسلوب استثنا

۶- قرأتُ الكتابِ إِلَّا مصادره.

کتاب را به جز منابعش خواندم. / اسلوب استثنا

مصادر: منابع

موسسه کنگوری IDNovin

بابت بیش از ۵۰ رتبه برتر

در سال‌های ۹۸ و ۹۹



با طرح رتبه شو آیدی نوین، رتبه شو



۰۲۱-۲۸۴ ۲۵۴



@IDNovin_com

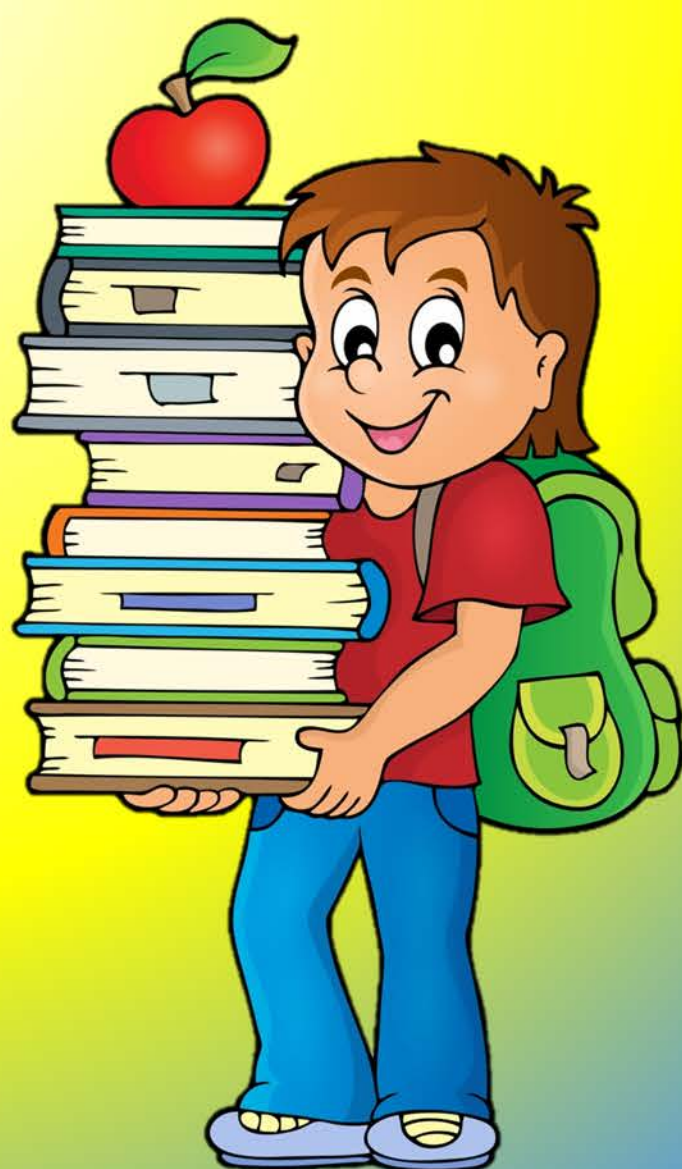
دانلود گام به گام

تمامی پایه ها

ویژه همه رشته ها



IDNovin.COM



کسر التمارین برگرد

● التمرین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالیة من کلمات الدرس.

- ۱- جعله غنياً لا حاجة له.
او را بی نیاز گردانید به گونه‌ای که هیچ نیازی نداشته باشد. (أغنى: بی نیاز گردانید)
- ۲- شخص يكتب مقالات في الصحف.
کسی که مقالاتی در روزنامه‌ها می‌نویسد. (الکاتب: نویسنده)
- ۳- المرحلة الدراسية بعد الابتدائية.
مرحله تحصیلی بعد از ابتدایی (الثانوية: متوسطه، دبیرستان)
- ۴- العالم الذي له أفكار عميقة و حديثة.
دانشمندی که افکاری ژرف و مدرن دارد. (المفكر: اندیشمند)
- ۵- الأوضاع و الأحوال التي نشاهدنا حولنا.
حالات و شرایطی که اطرافمان می‌بینیمش. (الظروف: شرایط)

● التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالیة. برگرد

- ۱- سعر العنب في نهاية الصيف بسبب وفوره في السوق.
(يعلو يرخص يكثر يغض)
قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.
- ۲- أعطى المدير مسؤولية المكتبة لزميلي و هو بها.
(جدیر شلال تلافاز ظروف)
مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.
- ۳- ذهبنا إلى البستان و التفاحات و الرمانات.
(طبنا تصفحنا ركبنا اكلنا)
به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.
- ۴- صنعت جملاً من خشب شجرة الجوز.
(وعاء زجاجاً حديداً نحاساً)
ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.
- ۵- حارس الفندق كل الليل مع زميله.
(يحفص يمرر يقذف يسهر)
نگهبان هتل هر شب همراه دوستم بیدار می‌ماند.

● التمرين الثالث : املًا الجدول بكلمات مناسبة. **برگرد**

الرمز

عباءة
مأخوذ
متذکر
حمامة
تعارف
حرباء
عدوان
مقطوع
ظاهرة
أفلام
بطاقة
أفمار
تعليم
أنهار
معجون
بضاعة
سهولة
نفقات
سروال
والدة
كراسي
بهائم
أعلام
أصنام
تلميذ
إرسال
برامج
حجارة

﴿ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴾ الفرقان: ٦٣

ع	د	و	ا	ن	دشمنی	١
ح	م	ا	م	ة	کبوتر	٢
م	ت	ذ	ک	ر	به یاد آورنده	٣
ع	ب	ا	ء	ة	چادر	٤
م	أ	خ	و	ذ	گرفته شده	٥
ت	ع	ا	ر	ف	آشنایی	٦
م	ق	ط	و	ع	بریده شده	٧
ح	ر	ب	ا	ء	آفتاب پرست	٨
ظ	ا	ه	ر	ة	پدیده	٩
أ	ق	م	ا	ر	ماهها	١٠
ب	ط	ا	ق	ة	کارت، بلیت	١١
أ	ف	ل	ا	م	فیلمها	١٢
م	ع	ج	و	ن	خمیر	١٣
ب	ض	ا	ع	ة	کالا	١٤
أ	ن	ه	ا	ر	رودها	١٥
ت	ع	ل	ی	م	یاد دادن	١٦
س	ه	و	ل	ة	آسانی	١٧
أ	ص	ن	ا	م	بتها	١٨
ن	ف	ق	ا	ت	هزینهها	١٩
ک	ر	ا	س	ی	صندلیها	٢٠
و	ا	ل	د	ة	مادر	٢١
س	ل	و	ا	ر	شلوار	٢٢
ب	ه	ا	ء	م	چارپایان	٢٣
إ	ر	س	ا	ل	فرستادن	٢٤
أ	ع	ل	ا	م	پرچمها	٢٥
ح	ج	ا	ر	ة	سنگها	٢٦
ت	ل	م	ی	ذ	دانش آموز	٢٧
ب	ر	ا	م	ج	برنامهها	٢٨

﴿ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴾ الفرقان: ٦٣
و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. (فولادوند)

● التمرین الرابع: عین الصحیح فی التحلیل الصرفی و المحلل الإعرابی لما أشیر إليه بخط. **یرگرد**

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْأَمْتِحَانِ}

أ. اسْمُ فَاعِلٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «الْعَامِلُ»	مَبْتَدَأٌ
ب. اسْمٌ مَبَالِغَةٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	فَاعِلٌ

۱. الْعَمَالُ

أ. اسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	صَفَةٌ
ب. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مِثْنِيٌّ، مَذْكَرٌ، نَكْرَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ

۲. الْمُجْتَهِدُونَ

أ. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، مَعْلُومٌ	خَبَرٌ
ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	فَاعِلٌ

۳. يَشْتَغِلُونَ

أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
ب. اسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)

۴. الْمَصْنَعُ

أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	
ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ	

۵. نَجَحَتْ

أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَبْتَدَأٌ
ب. اسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	فَاعِلٌ

۶. الطَّالِبَاتُ

أ. مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ اِذْتِعَالٍ، مُفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْأَمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعِلْمِيَّةِ	صَفَةٌ

۷. الْأَمْتِحَانُ

۱- فِعْلٌ مَاضٍ: فِعْلٌ مَاضِيٌّ ۲- مَعْرِفَةٌ بِالْعِلْمِيَّةِ: مَعْرِفَةٌ بِهِ عِلْمٌ بُوْدُن

■ به بیان ویژگی های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» و در زبان فارسی «تجزیه» می گویند.

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المحلل الإعرابی» و در زبان فارسی «ترکیب» می گویند.

● التمرین الخامس: **یرگرد**

أ. كَمَلِ الْقَرَاغَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هناك طائر يسمى «برناكل» يبني عشه فوق جبال مرتفعة بعيداً عن المفترسين. وعندما تكبر فراخه، يريد منها أن تقفز من عشها المرتفع. تقذف للفراخ نفسها واحداً واحداً من جبل يبلغ ارتفاعه أكثر من ألف متر. و تصطدم بالصخور عدة مرات.

يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاحَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاحِ مَشْهَدٌ مُرَبَّعٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْأَقْسَايَةِ. ۱- مُرَبَّبٌ: ترسناک

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل»... **نامیده می‌شود**..... [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان **می‌سازد**... و هنگامی که جوجه‌هایش **بزرگ می‌شوند**.... از آنها می‌خواهند از لانه بلندشان بپرند. جوجه‌ها **یکی، یکی**... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از **هزار**... متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها **برخورد می‌کنند**.... پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی **سخت**... شان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

عُشُّهُ (عَشٌّ: مفعول/ هُ: مضاف الیه) - مُرْتَفَعَةٌ (صفت) - فِرَاحُهُ (فِرَاحٌ: فاعل/ هُ: مضاف الیه) - الْفِرَاحُ (فاعل) - أَلْفٌ (مجرور به رف جر) - بِالصَّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف الیه) - فِرَاحٌ (مفعول) - سَقُوطٌ (مبتدا) الْفِرَاحِ (مضاف الیه) مَشْهَدٌ (خبر) مُرَبَّبٌ (صفت) - حَيَاةٍ (مجرور به حرف جر) - الْأَقْسَايَةِ (صفت).

ج. عَيْنَ نَوْعِ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حرف نفی جنس

د. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ أَرْبَعَةٌ □ ثَمَانِيَةٌ □

عَنِ الْمَفْتَرِسِينَ - مِنْهَا - مِنْ عَشٍّ - مِنْ جَبَلٍ - مِنْ أَلْفٍ - بِالصَّخُورِ - مِنْهُ - مِنْ حَيَاةٍ

● التَّمَرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. **برگرد**

أَعْلَمُ مِنْ: داناتر از	أَلْعَلَامَةُ: بسیار دانا	۱- عِلْمٌ: دانست
سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	قَدْ يَعْلَمُونَ: گاهی می‌دانند	
أَلْمُنْتَقِلُ: جا به جا شونده	لَا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی‌شوند	۲- اِنْتَقَلَ: جابه‌جا شد
لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءً، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا کنید.	
أَلْمُرْسَلُ: فرستنده	أَلْمُرْسَلُ: فرستاده شده	۳- أُرْسِلَ: فرستاد
أُرْسِلُ: بفرست	لَا تُرْسِلُ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستی (للمؤنث)	
أَلْعَابِدُونَ: پرستنده	أَلْمَعْبُودُ: پرستشگاه‌ها	۴- عَبَدَ: پرستید
أُعْبَدُونِي: مرا پرستید	تُعْبَدُنْ: می‌پرستید	
أَلْمُسَاعِدُ: کمک کننده، یاور	رَجَاءً، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.	۵- سَاعَدَ: کمک کرد
هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند.	لِكِي يُسَاعِدَ: تا کمک کند	
أَلطَّبَاحُ: آشپز	أَلْمَطْبُوحُ: پخته شده	۶- طَبَخَ: پخت
طَبَخَ: پخته شد	أَلْمَطْبُخُ: آشپزخانه	
أَلْمَتَكَلِّمُ: گوینده، سخنگو	أَلتَّكَلَّمَ: سخن گفتن	۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت
تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم	نَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم	

الدُّرُسُ الرَّابِعُ بِرُجْدٍ

هُذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْخَاءَ وَطَأْتَهُ
وَالْيَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْجِلُّ وَالْحَرَمُ
هُذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَالْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند. این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رسانندهٔ بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو نشناختی^{۱۱} می شناسند.

الفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأَمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ بِلَادِ كُؤَيْتٍ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فَرَزْدَقُ مِنْ شَاعِرَانِ عَصْرِ امَوِيٍّ اسْت. فِي مَنطِقَةِ اِيْز كُؤَيْتِ فِي سَالِ ٢٣ بَعْدَ اِيْز هَجْرَتِ مَتَوَلَّدَ شَد، وَ فِي بَصْرَةِ زَيْسَتِ.

فِي يَوْمٍ مِنْ اَلْاَيَّامِ جَاءَ بِهِ اَبُوهُ اِلَى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَأَلَهُ اَلْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَكْدِهِ؛ فَقَالَ: «هُذَا اِبْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيْمًا».

در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، پس امام دربارهٔ فرزندش از او پرسید؛ پس گفت: این پسر من است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ اَلْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «يَا صَاحِبَ الْوَلَدِ، عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: ای رفیق پسر، به او قرآن یاد بده.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ثُمَّ رَحَلَ^{۱۲} اِلَى خُلَفَاءِ بَنِي اُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَّحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس به او قرآن یاد داد؛ سپس نزد خلفای بنی امیه به شام رفت، و آنها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ؛ وَ كَانَ يَسْتُرُ حَبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي اُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهٍ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي اَيَّامِ اَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت بود؛ و دوستی اش (عشقش) را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛ ولی او آن را آشکار کرد وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ اِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ اَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْاِزْدِحَامِ، فَانْصَبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ يَنْظُرُ اِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ اَهْلِ الشَّامِ.

^{۱۱} ناشناخته شمردی

^{۱۲} رَحَلَ - - عن المكان: از آن جای رفت/ - الى المكان: به آن جای درآمد/ - البلاد: در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت

پس هشام طواف کرد و وقتی به سنگ رسید، بخاطر کثرت و ازدحام جمعیت نتوانست آن را (حجرالاسود) مسح کند. پس برای وی منبری نصب شد، روی آن جلوس نمود و به مردم می‌نگریست در حالی که جمعی از بزرگان اهل شام همراه او بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَكَمَهُ بِسُهُولَةٍ.

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را طواف کرد، وقتی به سنگ رسید، مردم کنار رفتند، و [او] به راحتی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: يَا مَرَدَ شَامِي كَفْتَ:

«أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسَ لَهُ بِاسْتِلامِ الْحَجَرِ!؟»

«ای خلیفه، این کسی که مردم به او اجازه مسح سنگ را دادند، کیست؟!»

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرَعَبُوا فِيهِ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ، يَا رَجُلُ».

هشام ترسید که مردم شام او را بشناسند و به او تمایل و رغبت پیدا کنند، پس گفت: «ای مرد، او را نمی‌شناسم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقٌ حَاضِرٌ بُوَد.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقِيُّ: «أَيُّهَا الرَّجُلُ، أَنَا أَعْرِفُهُ». پس فرزدق گفت: «ای مرد، من او را می‌شناسم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ: سپس این قصیده را سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ
وَ الْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَ الْحِجْلُ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد و خانه [خدا] و بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسند.

این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.

و این گفته تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می‌شناسند.

☆ المَعَجَم ☆ برگرد

مَدَحٌ :- ستود نَصَبٌ :- برپا کرد ، نصب کرد النَّقِيّ: پاک و خالص الْوَطْأَةُ: جای پا ، گام	رَغَبٌ فِيهِ :- به آن علاقه مند شد الضَّائِرُ: زیان رساننده طَافَ :- طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) العَرَبُ: عرب العَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم الكِبَارُ: بزرگان «مفرد: الكَبِير» الصَّغَارُ ≠	إِذْ جَاءَ: ناگهان آمد اسْتَلَمَ الْحَجْرَ: سنگ را مسح کرد أَنْزَرَ: ناشناخته شمرد الْبَطْحَاءُ: دشت مکه بَيْنَمَا: در حالی که النَّقِيّ: پرهیزگار جَهْرٌ بِ-: آشکار کرد الْحِلُّ: بیرون احرام
--	---	---

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

كَمْ أَكْتُبُ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ - جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

چه کسی فرزدق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد.

۲- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.

۳- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.

فرزدق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه‌ای از کویت در سال ۲۳ بعد از هجرت متولد شد، و در بصره زیست.

۴- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.

فرزدق در کدام عصر زندگی می‌کرد؟ - فرزدق در عصر اموی زندگی می‌کرد.

۵- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ - رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمِيَّةٍ بِالشَّامِ.

فرزدق نزد چه کسی به شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه به شام رفت.

ه ایلموا ه برگد

الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «استغفار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «استغفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

اصبروا على المشاكل صبراً.

مفعول مطلق تأکیدی

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «استغفرت» تأکید کرده است. به مصدر «استغفار» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صادقاً» و «الصالحين» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «استغفار» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

مفعول مطلق نوعی صفت

مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:
اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمهٔ مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا.
مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافِ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافِ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمهٔ صحیح به سیاقِ عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینهٔ ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

کلمهٔ خَیْرٌ نَفْسَکَ: اَنْتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيْحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمَطْلُوقَ، وَ اذْکُرْ نَوْعَهُ.

- ۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا﴾ الفعارج: ۵
الف. قطعاً شکیبایی کن.
ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْکُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا کَثِيْرًا﴾ الأحزاب: ۴۱
الف. خدا را همیشه یاد کنید.
ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيْمًا﴾ النساء: ۱۶۴
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.
ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلٰٓئِكَةُ تَنْزِيْلًا﴾ الفرقان: ۲۵
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

کام التمارین برگرد

● التمرین الأول: عین العبارة الفارسیة القریبة من العبارة العربیة فی المعنی.

- ۱- لا یؤمن أحدکم حتی یحب لنفسه. رسول الله ﷺ
- ۲- إذا أنت أكرمت الكرم ملكته وإن أنت أكرمت اللئیم تَمرداً^۱. الممتنی
- ۳- ادعی^۳ الثعلب شیئاً و طلب قیل هل من شاهد قال الذنب مقل
- ۴- من سعى رعی، و من لزم المنام رأى الأحلام^۶. مقل
- ۵- إذا أراد الله هلاك النملة، أثبت لها جناحین. مقل
- ۶- مدّ^۸ رجلک علی قدر کسائک^۹. مقل
- ۷- عند الشدائد^{۱۰} یعرف الإخوان. مقل

- | | | |
|---|---|------------------------------------|
| دوست آن باشد که گیرد دست دوست | 7 | در پریشان حالی و درماندگی سعدی |
| چو با سفله گویی به لطف و خوشی | 2 | فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی |
| آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ | 5 | مور همان به که نباشد پرش سعدی |
| هر آن چیز کانت نیاید پسند | 1 | تن دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی |
| ز روباهی پرسیدند احوال | 3 | ز معروفان گواش بود دنبال عطار |
| هر که رود چرد و هر که خُسبند خواب بیند. انوشیروان | 4 | |
| پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی | 6 | |

-
- | | | | |
|---|-------------------------------------|-------------------|---|
| ۱- اللئیم: فرومایه | ۲- مَرَد: نافرمانی کرد | ۳- ادعی: ادعا کرد | ۴- رعی: چرید |
| ۵- لزم المنام: خوابید (لزمه: بدو آویخت و رهایش نکرد + المنام: خواب) | ۶- الأحلام: رؤیایها «مفرد: الحلم» | ۷- أثبت: رویانید | ۸- مدّ: دراز کن (ماضی: مدّ / مضارع: یمدّ) |
| ۹- الكساء: جامه | ۱۰- الشدائد: سختیها «مفرد: الشدیده» | | |

● التمرینُ الثانی: برگرد

أ. عینِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبَتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبَتُ فِي الصَّافَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ صَيَّرَ

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود نه در دل خودبزرگ‌بین ستمگر؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی گرا دانده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيئُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيئِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خوبی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

کسی که خود را پیشوای مردم قرار داده، باید پیش از آموزش دیگری، خودش را آموزش دهد^{۱۳} و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموز خویشتن از آموزگار و ادب‌آموز مردمان در گرامیداشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسْمُ الْفَاعِلِ: (الْمُتَوَاضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مَعْلَمٌ، مُؤَدِّبٌ) اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: (الْجَبَّارِ) اسْمُ التَّفْضِيلِ: (أَحَقُّ)

◆ ب. السَّهْلِ: مجرور به حرف جرّ / الْحِكْمَةُ: مبتدا / الْجَبَّارِ: صفت / التَّوَاضِعُ: مفعول / نَفْسٌ: مفعول / النَّاسِ: مجرور به حرف جرّ / نَفْسِ: مضاف الیه / مَعْلَمٌ: مبتدا / أَحَقُّ: خبر / الإِجْلَالِ: مجرور به حرف جرّ / النَّاسِ: مضاف الیه

● التمرینُ الثالثُ: عینِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ؛ ثُمَّ تَرْجِمُهُ. برگرد

۱- مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد):	يَذَكَّرُ ●	يَذَكَّرُ ○	يَذَكَّرُ ○	به یاد می‌آورد
۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد):	عَلَّمَ ○	تَعَلَّمَ ●	تَعَلَّمَ ○	یاد دادن.....
۳- ماضی مُجَالَسَةُ (همنشینی کردن):	جَلَسَ ○	أَجْلَسَ ○	جَالَسَ ●	همنشینی کرد
۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):	تَقَطَّعَ ○	انْقَطَعَ ●	تَقَطَّعَ ○	بریده شدن...
۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):	تَقَرَّبَ ●	قَرَّبَ ○	اقْتَرَبَ ○	نزدیک شو.....
۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):	يُقْعِدُ ○	يَتَقَاعَدُ ●	يَقْتَعِدُ ○	بازنشست می‌شود
۷- امر قَتَّنَعَ (خودداری می‌کند):	امْنَعُ ○	مانع ○	امْتَنَعَ ●	خودداری کن
۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می‌کند):	أَخْرَجَ ○	تَخَرَّجَ ○	اسْتَخْرَجَ ●	خارج کرد.....
۹- وزن اسْتَمَعَ:	اسْتَمَعَ ●	اسْتَفْعَلَ ○	انْفَعَلَ ○	حروف اصلی: س. م. ع
۱۰- وزن انْتَهَرَ:	انْتَهَرَ ●	انْفَعَلَ ○	اسْتَفْعَلَ ○	حروف اصلی: ن. ظ. ر

^{۱۳} به تعلیم خویش بپردازد یا شروع به آموزش خویش کند.

● التمرین الرابع: عین کلمة مناسبة للفراغ. **برگرد**

- ۱- أَحْجَاجٌ مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنَاسِكَ الْحَجِّ.
 يَطْرُقُونَ يَطْرُدُونَ يَطْبُخُونَ يَطُوفُونَ
- ۲- لَوْلَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ.
 الْإِزْدِحَامُ الزَّبْدَةُ الزَّلْزَلَةُ الزَّيْتُ
- ۳- كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.
 عِنْدَ جَانِبًا بَيْنَمَا بَيْنَ
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ.
 عُسْبٌ عِلْمٌ عَرَبَةٌ عَبَاءَةٌ
- ۵- الْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.
 اسْتَعَانَ اسْتَمَعَ اسْتَطَاعَ اسْتَلَمَ

● التمرین الخامس: للترجمة. **برگرد**

(هَلْ تَعْلَمُ ... ؟) آیا می دانی؟

- ۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجَمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَعْمٍ بِنَاءِ سُوْرٍ ۱ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.
 مغولها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.
- ۲- ... تَلَفَّظَ «گ» و «ج» و «پ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ۲ كَثِيرًا.
 تلفظ «گ» و «ج» و «پ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی بسیار زیاد هست.
- ۳- ... الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ۳.
 نهنگ شکار می‌شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.
- ۴- ... الْخُقَاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطِّيْرَانِ ۴.
 خفاش تنها حیوان پستانداری است که می‌تواند پرواز کند.
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِلْيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا.
 تعداد مورچه‌ها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.
- ۶- ... طَيْسِفُونَ الْوَأَقِعَةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ ۵ السَّاسَانِيِّينَ.
 تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.
- ۷- ... دَبُّ الْبَانَدَا ۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ.
 خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است.

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَابٌ صَوْتِيَّةٌ^۷.

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد.

۹- ... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ^۸ السَّلَامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.

-
- ۱-السُّور: دیوار
۲-الدَّارِجَةُ: عامیانه
۳-مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: موادّ آرایشی
۴-الطَّيْرَانُ: پرواز، پرواز کردن
۵-العَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: العَوَاصِمُ»
۶-ذُبِّ البَانَدِ: خرس پاندا
۷-الْأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبالُ: جمع/ الحبلُ: مفرد»
۸-الرَّمزُ: نماد، سمبل «جمع: الرموز»

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ. بَرِّدْ

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ^۱ فِي غِلَافٍ^۲ مِنَ الْمَوَادِّ الْمَخَاطِيَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حَفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي أَنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ. يَذْهَبُ الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَافَ^۳ لَصَيْدِهِ. ۲-الْجَفَافُ: خشکی ۳-الْغِلَافُ: پوشش ۳-الْجَفَافُ: خشک

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که خودش را هنگام خشکی، خودش را در پوششی از مواد لزجی که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر خاک (گل، رس) دفن می‌کند؛ سپس بطور عمیق بیش از یکسال می‌خوابد، و به آب و خوراک و هوا نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک در انتظار بارش باران بسر می‌برد (زندگی می‌کند)، تا از آن پوشش خارج شود. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به مکان پنهانی آن می‌روند و خاک خشک را برای شکار آن می‌کنند (می‌کاوند).

◆ نَفْسٌ: مفعول / نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / سَنَةٍ: مجرور به حرف جر / الْمَطْرِ: مضاف الیه / الصَّيَادِنَ: فاعل / الْجَفَافُ: صفت

■ الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ^{۱۴} ■ بَرِّدْ

إِبْحَثْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَّاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ ضَعْهَا فِي مَدُونَتِكَ أَوْ مَدُونَةِ مَدْرَسَتِكَ.

^{۱۴} هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

موسسه کنگوری IDNovin

بابت بیش از ۵۰ رتبه برتر

در سال‌های ۹۸ و ۹۹



با طرح رتبه شو آیدی نوین، رتبه شو



۰۲۱-۲۸۴ ۲۵۴



@IDNovin_com

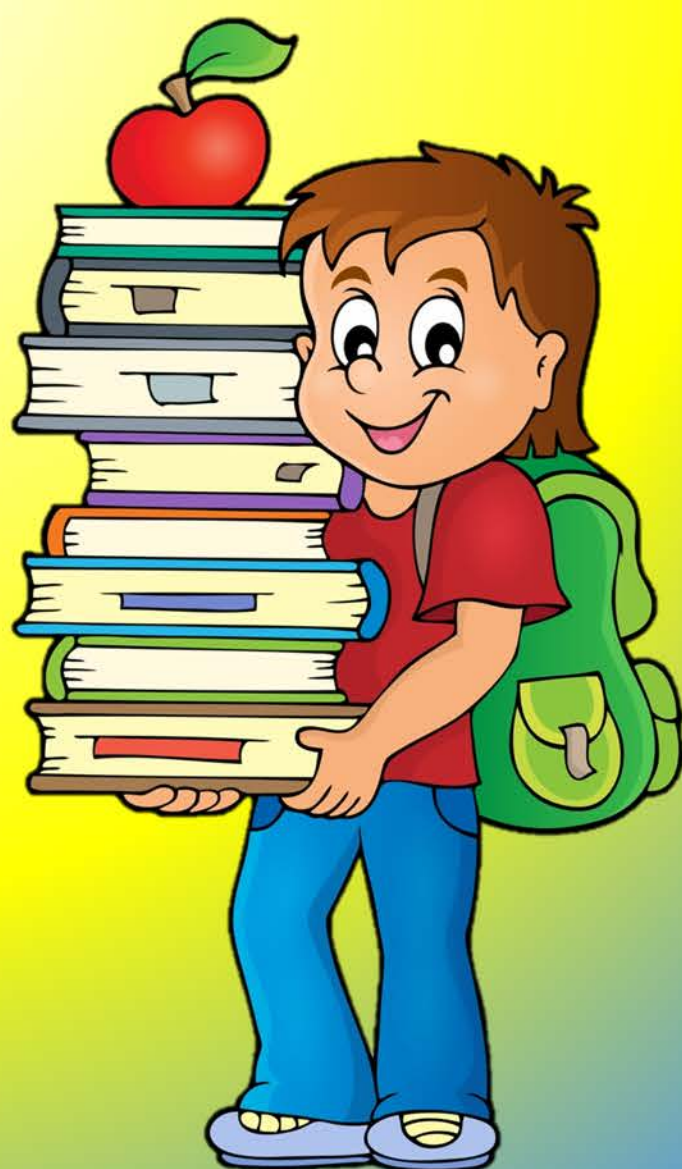
دانلود گام به گام

تمامی پایه ها

ویژه همه رشته ها



IDNovin.COM





موسسه ایران دانش نوین

رویای خودت شو...



@IranDaneshNovies

برای دانلود بقیه ی گام به گام ها و جزوات با کلیک روی لینک
های زیر به سایت یا کانال ما در تلگرام سر بزنید:

www.IDNovin.com

<https://telegram.me/irandaneshnovin>